

مکاسب محرمه / کم فروشی

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله حرمت کم فروشی

عرض شد در بحث تطیف و کم فروشی برای حرمت و معصیت بودن آن به ادله اربعه تمسک شده که اولین دلیل کتاب است و آیات شریفه ای که دلالت بر حرمت این عمل در معامله می کند. دلایل قرآنی

الف. آیات سوره مطففین

در بخش و دلیل اول شش آیه وجود دارد که دو آیه آن را خواندیم آیه سوره مطففین و آیه ۸۱ و ۸۲ سوره هود چند نکته هنوز باقی مانده بود منتهی به دلیل این که آیات بعد هم در این مشارکت دارد من آن چند آیه را هم عرض می کنم و بعد از تمام شدن کل آیات آن وقت نکات مشترکی که از جمله بحث های دیروز بود که ادامه داشت عرض می کنم.

ب. آیات ۸۱ و ۸۲ سوره هود

آیه دوم آیه سوره هود بود که ملاحظه کردید چند که هم نهی و هم امر داشت و هم با بیان **لاتنقصوا** و هم با بیان **لاتبخسوا** و بین این دو هم **أوفوا المکیال و المیزان** بود که تأکیدات متعددی در این آیه شریفه دو آیه شریفه سوره هود بود که بعضی از آن تأکیدات را ملاحظه کردید هم این که در عداد عبودیت خدا قرار گرفته بود هم تکرار این نهی در آغاز و انجام این دو آیه **لاتنقصوا و لاتبخسوا** هم این دو سوم نسبت نقص به مکیال به نحو مجاز عقلی بود و چهارم وعده عذابی که به این امر داده شده بود . پنجم آن تعبیر از این عمل به افساد فی الارض بود و بعضی از تأکیدات دیگر هم است. پنج شش تأکید مهم برای آیه بوده است و ششم هم این که در بین این دو نقص و بخش تعبیر **أوفوا المکیال و المیزان** هم آمده بود حداقل حالا این شش تأکید است تأکیدات دیگر هم است که مجموعه آیه با شش ، هفت تأکید یا حدود ده تأکید باشد که نسبت به این حکم دارد و همه اینها نشان دهنده حرمت و آن هم حرمت مؤکد و گناه کبیره بودن کم فروشی است.

ج. آیه ۸۵ سوره اعراف

آیه سوم ، آیه سوره اعراف است که این آیه هم باز مربوط به حضرت شعیب است که سوره اعراف آیه ۸۵ که باز همان داستان حضرت شعیب است که الی مدین اخی شعیبا تا می رسد به « **أوفوا الکیل و المیزان و لاتبخسوا الناس أشیائهم و لاتفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها** » ، اول آیه الی مدین اخاه شعیبا که حضرت به قوم

خود خطاب می کند که **أوفوا الكيل والميزان** اینجا ابتدا شده است به همان امر به وفا به کیل و میزان ، **أوفوا الكيل والميزان** ، بعد هم نهی است و **لاتبخسوا الناس أشیائهم و لاتفسدوا فی الارض بعد اصلاحها** ، این آیه هم تقریباً نظیر آن است البته تأکیداتش یک مقدار از آن کمتر است ولی همان مضمون در همین جا هم آمده است. آیه سوم که تفصیل بیشتری نمی خواهد .

د. آیه ۱۸۱ سوره شعراء

آیه چهارم باز مربوط به حضرت شعیب است در سوره شعراء آیه ۱۸۱ این آیه چهارم که باز هم همان قصه حضرت شعیب است « **أوفوا الكيل و الميزان و لاتكونوا من المخرين و زنوا بالقسطاس المستقیم و لاتبخسوا الناس أشیائهم و لاتعتثوا فی الارض مفسدین** » که این هم در حقیقت که آیه سوره هود آیه سوره اعراف و آیه سوره شعراء از آیه دو آیه چهار هر سه مربوط به داستان حضرت شعیب است که در هر جا با اندکی تفاوت وارد شده است.

تأکیدات آیه ۱۸۱ سوره شعراء

این آیه سوره شعراء هم تأکیدات زیادی دارد پنج تعبیر پشت سر هم آمده **أوفوا الكيل** یک البته وزن را در **أوفوا** ندارد در بعد آمد و **لاتكونوا من المخرين** این دو خسارت زنید به دیگران سه وزنوا **بالقسطاس المستقیم** ، اینجا کیل را از وزن جدا کرده و **زنوا بالقسطاس المستقیم** ، قسطاس همان میزان است وزن کنید با میزان و ترازویی که سالم و درست باشد این سه و **لاتبخسوا الناس أشیائهم** این چهار و **لاتعتثوا فی الارض مفسدین** که پنج تعبیر که دو ایجابی است **أوفوا الكيل و زنوا** است و سه تعبیر هم تعبیر سلبی است که نهی است **لاتكونوا من المخرين** ، **لاتبخسوا الناس أشیائهم و لاتعتثوا فی الارض مفسدین** که این پنج تعبیری است که اینجا قرار گرفته اند.

جمع بندی

تأکیدات جدی در این آیات است با این تعدد تعابیر و آیه قبل، این سه آیه مربوط به حضرت شعیب است همان طور که اشاره کردیم ظاهرش خیلی رواج داشته در همین هر سه سوره ، سوره هود و به خصوص اعراف و شعراء از سؤری است که تسلسل تاریخی انبیاء تا حدی زیاد در آن بیان شده است یک به یک انبیاء را می شمارد حالا تعدادی از انبیاء اولوا العزم و غیر اولوا العزم که اهمیت بیشتری داشتند برشمرد و اگر هم ملاحظه کنید در مورد هر کدام آنها روی یک چیز به خصوصی تأکید شده است که در این سه سوره حضرت شعیب آمده و در هر سه سوره هم هود و هم اعراف و هم شعراء با تأکیدات و تکرار مسأله به قضیه کم فروشی اشاره کرد حالا گاهی در قالب

اثباتی به صورت امر أوفوا الکیل ، أوفوا المیزان ، زنوا بالقسطاس المستقیم ، گاهی در قالب نهی لاتبخسوا الناس أشياءهم یا لاتکونوا من المخرسین و یا لاتعتثوا فی الارض مفسدین و نظایر اینها بیان کرده است.

دلیل تسری حرمت تطفیف به دین اسلام

یک نکته مشترک بین همه آیات است و آن نکته این است که این آیاتی که نهی داشت و وعده عذاب در آنها بود و دلالت بر حرمت مؤکد این امر می کرد همه قصه های مربوط به حضرت شعیب بود فرمایشات حضرت شعیب بود . خوب این آیا می شود تسری داد به خود ما ، اگر آیات دیگری جزء این را نداشتیم حالا که داریم ویل للمطففین داریم روایت داریم ادله داریم ولی حالا لو فرضنا اگر همین آیات بود ، بله اینها را آیا می شود تسری داد به امت پیامبر اسلام و دین اسلام یا نه ؟

جوابش این است که بله ، این هم از دو جهت است:

الف. نقل در قرآن

یکی همین که نقل سخنان در قرآن کریم این حاکی از تأیید آنها است چیزی که از انبیاء گذشته یا غیر انبیاء گذشته از صلحهای گذشته مثلاً لقمان ، چون لقمان بنابر آنچه در روایت آمده پیامبر نبوده یک حکم بزرگی بوده است آنچه که از پیشینیان نقل شود چه پیامبر باشند یا احیاناً از صلحها نقل شود . نقل قرآن و انعکاس آن مطلب در قرآن این نشان دهنده تأیید آن است یعنی گویا در قرآن سند اسلام است وقتی که این دارد به صورت جانب دارانه مویدانه نقل می شود معنایش این است که این در شریعت اسلام تأیید شده ، این از جهت است که ولو از حضرت شعیب نقل می کند ولی گویا این نهی امروز هم زنده است و برای امت محمد صلی الله علیه و آله هم وجود دارد و این یک جهت است که نقلش به معنای تأیید است و انتصابش به اسلام است.

ب. بنابر استصحاب

جهت دوم هم این است که اینجا بنابر استصحاب احکام و شرائع سابقه اینها می شود استصحاب هم کرد . واز طرفی چون مستند به حکم عقل است اصلاً این شریعت و آن شریعت برنمی دارد یعنی بالاتر از این است که اگر شریعتی در عالم نبود چون حکم عقل مستقل است مستند به دین می شد یعنی خودش یک حکم شرعی می شد بنابر آن حکم مستقلات عقلیه که بعد توضیح خواهیم داد .

هرچه از آن چه که در شرائع سابقه است با یکی از این دو ملاک می تواند در شریعت اسلام بیاید هم تأیید شود این است که در قرآن یا سنت نقل شده باشد. بدون این که گفته شده باشد که این تغییر کرده خیلی چیزها نقل شده است ولی بلافاصله گفته شده این در آن شریعت بود ولکن در این شریعت تغییر می کند اگر نقل شود و نفی نشود و تصریح به تغییر نشود این خودش یعنی اثبات آن به همان کیفیت. مگر این که بگوید اصل یا کیفیت آن

تغییر پیدا کرده است مثل این که در صلاه و صوم است در روایات نقل می کند حج مثلاً می گوید آن وقت این طوری بوده ولی ما این طوری عمل کنید یا نسخ شده است. اگر تغییری در اصلش یا در فروع و کیفیاتش نباشد تأیید است، این ملاک است.

یکی هم این که حالا اگر حکمی که در شرایع سابقه بود. در قرآن و سنت نیاید ما از راه دیگری بفهمیم که بوده آن هم بنابراین که استصحاب احکام شریعت سابقه شود کرد از راه استصحاب می شود آورد اما این که استصحاب شرایع سابقه می شود یا نه؟ این را باید جای دیگری بحث کرد در بحث استصحاب که بعید نیست که بگوئیم استصحابش درست است .

خطاب مطلق در آیات

این دیگر در خطاب نیست خطاب مطلق است اوفوا الکیل ، لاتأكلوا فی الارض مفسدین ، لاتبخسوا الناس أشياءهم ، این چیزی ندارد آن ها دیگر بحث مورد و توضیحات و شأن نزول و اینها است منتهی خطاب عام است مطلق است و نقش در قرآن به معنای شمولش است .

فایده تكثر ادله

یعنی اصلاً این بحث ما فرضی بود اگر این آیات دلالت هم نکند ما به آن کاری نداریم آیات داریم عقل داریم قبل از همه اینها اگر این آیه و روایت و نبود همین را می گفت ولی اگر همینها هم نبود این آیه می توانست به عنوان یک دلیل فی حدّ نفسه دلیل باشد یعنی دلالت این آیه تام است ولی حالا اگر هم نبود دلیل دیگری داشتیم این از باب تكثر ادله است در یک بحث هر چقدر ما دلیل را اضافه کنیم ارزش دارد ارزش هم این است که گاهی در ریزه کاری ها و جزئیات یک چیزهایی در این آیات است که در جاهای دیگر نیست آن وقت اینجا به درد می خورد . تكثر ادله برای یک مطلب ، برای این است که گاهی تأکید را خوب اثبات می کند و گاهی هم ویژگی ها و خصایصی در هر دلیلی است که می شود به آن تمسک کرد و الا اگر این نبود خیلی بحث هایی که ادله زیادی دارد به یک دلیل تمسک می کردیم بقیه اش را می گفتیم .. ولی چون آثاری دارد آن همه ادله را می آورند .

و. آیه ۱۵۲ سوره انعام

آیه پنجم که آن ربطی به داستان حضرت شعیب ندارد آیه ۱۵۲ سوره انعام است ، در سوره انعام که یک سلسله احکامی در آنجا ذکر شده است و ربطی به امم سابقه ندارد و احکام کلی است یکی از آن احکام در آیات ۱۵۰ و قبلش روشن می شود که یکی این است که **أوفوا الکیل و المیزان بالقسط** ، این آیه طرف ایجابی و مورد توجه قرار گرفته و امر به آن شده است ، **أوفوا الکیل و المیزان بالقسط** و جنبه سلبی و نهی از تطفیف و بخش در این آیه نیست .

هـ. آیه ۳۵ سوره اسراء

آیه ششم آیه سوره اسراء است آیه ۳۵ سوره اسراء آن جا دو امر است یکی **أوفوا الكيل** **إذ أكلتم** یکی هم **وزنوا بالقسطاس المستقیم** در سوره اسراء هم آیات متعددی در کنار هم یعنی احکام متعددی در آنجا ذکر شده هر دو آیه قبل و بعدش تصرف در مال یتیم آمده دو حکم هم که روحش یک حکم است این است که **أوفوا الكيل** **إذ أكلتم** ، **وزنوا بالقسطاس المستقیم**.

این هم بنابراین ملاحظه می کنید در این امر که کم فروشی باشد آن قدر اهمیت داشته که در شش آیه قرآن به صورت خاص به آن اشاره شده و انگشت روی آن گذاشته شده است و در قالب امر به وفا به کیل و نهی از کم بودن از مبیع و چیزی که فروخته شده این تأکیدات آمده ، ملاحظه کردید که تأکیدات در آیات متعدد و فراوان است وعده عذاب و تکثیر بیانات هم در قالب ایجابی و هم سلبی و نکات زیادی که بعضی از آنها اینجا اشاره شد ، نشان دهنده تأکید بر این حکم است.

از آیات معلوم می شود که تطفیف و بخش از محرمات و معاصی کبیره است اما چند مطلبی که علاوه بر دو سه نکته کلی که گفتیم جنبه عمومی دارند و از قواعد عامه اند که اشاره می کنیم :

تعابیر « تطفیف »

یک مطلب در ذیل این آیات این است که نهی هایی که در این آیات بود به صورت خاص ما راجع به این مسأله چند نهی داشتیم :

الف. التنقیص فی الکیل والوزن علی وجه الخیانه

یکی نهی از تطفیف که همان ویل للمطففین یعنی نباید تطفیف کنیم معنایش این است که « **لا تطففون فی البیع و الشراب** » تطفیف و کم نفروشید متعلق نهی چند چیز است یکی تطفیف است که تطفیف این طور تعبیر شده که « **التنقیص فی الکیل والوزن علی وجه الخیانه** » این یک عبارت است اصل ماده **طفّ** و **طفف** به معنای ناچیز و کم بوده الآن هم می گویند این تفاوت طیفه ای دارد . فرق طفیفی دارد یعنی کم و نا چیز منتهی تطفیف این را این طور معنی کرده اند . تنقیص در کیل و وزن است به نحو خیانت که در این تعبیر اولی که در اینجا آمده تطفیف است و تطفیف هم که از ماده **طفّ** است و **طفّ** به معنای کم و ناچیز است یک اصطلاح خاصی شده که در لغت هم به آن اشاره شده و آن هم این است که کم گذاشتن در آن امری که مورد کیل و وزن در آن است به نحو خیانت یعنی دو قید دارد .

طفّ که می گویند زمین داغی و حرارت و اینها ممکن است ارزش نداشته باشد بی نفع و بی ارزش باشد از این جهت ، قلیل و ناچیز است . عذاب و اینها بعد آمده در لغت عرب ، تطفیف یعنی تنقیص این که اجتهادی نیست. در صحاح و مقاییس نیامده بود اگر هم آمده معنای دیگری می شود در اینجا امری که مسلم است همان معنای قِلّت و ناچیزی است و تطفیف هم همان است که در لغت آمده تنقیص فی الکیل و الوزن علی وجه الخیانه که در مقام معامله کم کند این مفهومی است که برای تطفیف ذکر شده که نقص در کیل و وزن است حالا این کل و وزن به نحو مثال است یا این که هدایت خاصی شود این یک بحث دیگری در مقام معامله در کیل و وزن است آن هم علی وجه الخیانه. این دو تا قید را باید بحث کنیم.

این یک تعبیر است که در آیه شریفه ویل للمطففین آمده و در روایات هم این تعبیر تطفیف هم آمده است. ولی در قرآن یک کاربرد مطلقاً ندارد ماده طف در قرآن همان ویل للمطففین است دیگر ندارد .

ب. لاتبخسوا الناس أشياءهم

تعبیر دومی که در همین نهی ها آمده بخش است که « لاتبخسوا الناس أشياءهم » است بخش این طور معنی شده نقصان الحق ، نجس هم معنای اصلیش نقص بوده است ، به ثمن بخش که می گوید یعنی از بهای ناقص و چیزی که کم ارزش باشد چون نقص در آن است بخیس می گویند . شیئی بخیس یعنی ناقص و کم این هم باز معنای لغوی اصلی بخش باز در لغتش این به معنای نقص و اینها می آید و در این مواردی هم که به کار رفته نقصان الحق است، لاتبخسوا که می گویند یعنی در حق لاتبخسوا الناس أشياءهم یعنی در حق آنها کم نگذارید حالا در لغت گفته شده که نقصان الحق ، ممکن است بگوئیم که این به دلیل این که لاتبخسوا الناس أشياءهم شده است. آن وقت نقصان حق معنا پیدا کرده است.

ولی الآن در اصطلاحات امروز ما بخش به معنای نقصان حق است . بخش الناس یعنی نقصان الحق ، ناقص کردن حق آنها در معنای لغوی ، بخش نیامده که تنقیص در کیل و وزن این قید در لغت راجع به بخش نیامده است . البته لاتنقصوا هم آمده ، یعنی مکیال و میزان را ناقص نکنید.

ج. لاتکونوا من المخرین

دو تعبیر دیگر هم در این آیات آمده که آن تعابیر یکی لاتکونوا من المخرین است در این تعبیرهای نفیی در آیه سوره شعراء و این تعبیر البته در سوره مطففین هم در تفسیر مطفف آمده بود « اذا وزنوا و کالوا و زنوهم مخرین » پس تعبیر اخسار هم آمده است .

د. لاتعنوا فی الارض مفسدین

یک تعبیر هم لاتعنوا فی الارض مفسدین است که نهی از فساد است .

تعبیر خاص

در این آیات ملاحظه می کنید که پنج تعبیر آمده و نکته مهمی که در این تعبیر است آن « مطفف » و « نهی » از تطفیف با لاتنقصوا المکیال والمیزان که می گوید این دو خاص است یعنی فهمی از کم فروشی است به نحو خاص ، آن متعلق نهی همان کم فروشی است به معنی الدقیقه همان کم فروشی در مقام معامله است ویل للمطففین و آن لاتنقصوا المکیال که در سوره هود بود اینها دقیقا در روی خود بحث ما آمده یعنی روی کم فروشی کم گذاشتن از حق دیگری در مقام معامله در مثنی یا ثمن .

جمع بندی

تعبیر « تطفیف » در آیات

الف. بخش در اشیاء مردم

آن چه در این پنج تعبیر داریم یکی تطفیف داریم و یکی نقص در مکیال و میزان داریم ، این عنوان خاص کم فروشی در معامله است اما آن چه عنوان دیگری که داریم یکی لاتبخسوا است و یکی لاتفسدوا و یکی هم لاتخسروا الناس ، آن سه امر که لاتفسدوا فی الارض بعد اصلاًحها یک چیزی است و آن لاتبخسوا الناس اشیائهم یا لاتخسروا الناس و یا لاتخسرون و یا لاتکونوا من المخرین مقصود است ، آن به نظر می آید یک نهی تعلق گرفته در آن یک چیزی اعم از کم فروشی که کم فروشی یکی از مصادیق آن می شود یعنی لاتطففوا ، یک نهی خاص است که بالاتر از آن یک نهی اعمی وجود دارد آن نهی اعمی است که لاتعنوا فی الارض مفسدین و یا لاتبخسوا الناس اشیائهم ، بخش اشیاء مردم این اختصاص به معامله ندارد کم فروشی ندارد ، حکم اعمی است از آن اعم است لاتبخسوا الناس اشیائهم این اختصاص به معامله ندارد بلکه درحقیقت می گوید در حقوق دیگران و اموال دیگران شما چیزی را از آن کم نگذارید .

تطفیف در امانت

آن هم بحث معامله را دربرمی گیرد و هم بحث این را می گیرد که شما قیم بر مال کسی یا یتیم هستید و باید امانت را به او برگردانید همه بحث امانات را هم دربرمی گیرد . امانت هایی که از دیگران پیش شماست از یتیم یا

غیر دیگران ، اموال و حقوق دیگران که در دست شماست می گوید **لاتبخسوا الناس أشیائهم** ان را کم نگذار . بنابراین این **لاتبخسوا الناس أشیائهم** ولو در آیات سوره هود و اعراف و شعراء و در قصه حضرت شعیب تطبیق داده شده بر بحث همان مکیال و میزان ولی نفس این آیات و خود مدالی اعمی است و **لاتبخسوا الناس أشیائهم** مفهوم بخش بر خلاف تطفیف نیامده است . نقص در مقام معامله تطفیف در لغت این بود که **التنقیص فی الکیل والوزن علی وجه الخیانه** که ظهورش در مقام معامله بود آن هم می شود کمی اعم بگیریم ولی ظاهرش همان مقام معامله است قدر متیقن آن این است ولی در بخش این نیست ، بخش نقصان حق دیگریست کم گذاشتن در حق دیگریست حالا چه در مقام معامله باشید یا امین دیگری بودید ، می خواهید امانتش را به او برگردانید حقش را ادا کنید این اعم از این است و درست هم است .

لاتبخسوا پس اعم از آن است پس **لاتتطففوا** در مقام معامله می آید و کم فروشی و **لاتبخسوا** یک لایه بالاتر می آید که مصادیق دیگری خیانت در امانت را دربرمی گیرد . امانت های غیر در معامله و کم فروشی را هم دربرمی گیرد .

ب. ظلم در « حق الناس »

این یک مرحله ، مرحله دیگری که عنوان عام تر بود یک درجه هم که بالا بیاییم در همین آیات همان ظلم در حقوق الناس است که در این آیات مخسرین و افساد و اینها ممکن است مقصود باشد و در آیات دیگر داریم که نباید ظلم کرد ، **لاتظلموا الناس** ، آن ظلم یک درجه بالاتر می آید ، ظلم در بین اموال و حقوق و مسائل حق الناس ، ظلم نکنید که ظلم یک چیز عام تری هم حوزه اموال را می گیرد و هم اعراض و نفوس را می گیرد . ظلم در حق الناس آن **لاتکونوا من المخرسین** ممکن است در درجه دو باشد .

ج. ظلم در « نفس » و « حق الله »

مخسرین در اموال و اینها که ظاهرش همان هم وزن **لاتبخسوا الناس أشیائهم** می باشد آن **لاتفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها** می تواند هم وزن ظلم شود و در حقوق الناس بالاتر از اینها ما ظلم اعمی داریم که ظلم در حقوق الناس نیست ، ظلم در خود و حقوق الله را هم شامل می شود .

این سلسله مراتب نهی هایی است که در اینجا وجود دارد ، حالا در بحث خودمان یک نهی آمده روی خصوص تطفیف که در مقام معامله است همین مصادیقی برای **لاتبخسوا الناس أشیائهم** شده است که یک نهی اعمی است که در مقام امانت داری و اموال و حقوق و در غیر معامله هم شامل می شود و اینجا را هم شامل می شود یک چیز بالاتری هم داریم که می گوید ظلم نکنید در این آیات نیست یا بعضی از مخسر و اینها را می شود به این تطبیق

داد که ظلم نکنید می آید هم مقام معامله می گیرد و اموال و حقوق در معامله می گیرد و هم غیر اموال را می گیرد آبروی کسی را نبر ، فحشش نده ، و چیزهای دیگر که خطاب داریم که لاتظلموا که البته ظلم فراتر از حقوق الناس داریم که آن هم به جای خودش .

در حقوق الناس در واقع از آن طرف اگر بیاییم یکی داریم که در حقوق الزامی را ظلم نکنید ، حقوق الزامی دیگران چه مالی باشد چه غیر مالی ، تعدی به آن نکنید این یک خطاب عام است درجه بعدش این است که **لاتبخسوا الناس أشیائهم یا لاتکونوا فی الأمانات** ، خود لاتکونوا فی الأمانات هم مثل همان **لاتبخسوا الناس أشیائهم** است اگر امانات مالی را فقط می گوئیم می آید رتبه بعد که لاتبخسوا الناس و رتبه آخر هم می آید دقیقاً روی معامله و می گوید معامله کردید کم نفروشید این نهی های مترتبی است که در اینجا وجود دارد این نهی های مترتب در خیلی جاها وجود دارد ، در طرف امر هم همین طور است .

احسان

در بحث فقه التریبه ما می گفتیم در قرآن داریم که احسان کنید ، همین احسان ، خود می شود مثلاً می گوید یک نوعش این است که اطعام کنید یک نوعش این است که غذا دهید یا لباس یا مسکن دهید در همان اطعام هم گاهی می آید اطعام خاص قرار می گیرد ، می گوید اطعام افطاری یا اطعام فقیر یا یتیم ، یک سلسله مراتبی در احسان است که من آن را بصورت یک منظومه ای درست کرده ام .

در بحث فقه التریبه گفته ایم کلیدی ترین مفاهیم که به صورت یک ضمیمه روی صدها روایت و دهها حکم استجابی سایه می اندازد ، احسان و اکرام است همین چیزهایی که در قرآن آمده است مفاهیم قرآن مفاهیم کلیدی احکام است که به صورت خیلی عام آمده است رأس هرم قرار می گیرد ، سایه اش افکنده می شود در خیلی احکام ریز ، ولی در عین حال در خصوص مثلاً غذا یک اوامری در موارد مسکن اوامری دارد در هر یک از این حوزه ها باز یک خاص می شود همین طوری هر می می آید کما این که به چه کسی اکرام بکنی ، به هر کسی ، ولی در روایات به پدر و مادر همین طور خاص داریم .

رابطه حکم عام و خاص

این سلسله مراتبی که در احکام اینها بحث های کلی است ، می گوئیم کم فروشی مصداق است برای **لاتبخسوا الناس أشیائهم** ، مصداقی برای خیانت در امانت است برای ظلم است ، و نهایتاً ظلم در حقوق الناس و بالاتر می رود که مفهوم کلی آن همان ظلم می شود این سلسله مراتب که درست می شود آن وقت این تأکیدی که در موارد مصداقی گفته احسان به او بکن یا غذا بده یا .. این چیزی غیر از آن چیز کلی احسن است ، یا در این جای کلی گفته ظلم نکن ، در امانت خیانت نکن ، **لاتبخسوا الناس أشیائهم** یک جایی هم گفته مالش را کم نکن ، کم نفروش .

در مقام معامله این دو شکل می شود چه طوری نسبت عام و خاص ها چه طوری است ؟ معلوم است حمل مطلق و مقید و ... است همه یک میزان دارد ، فقط سؤالی که وجود دارد ذکر این خاص ها در اصول هم نیامده است ، یک سوال کلیدی که وجود دارد این است که این ذکر خاص ها که برمی گردد که زیر سایه حکم عامی هم است اگر این خاص هم نبود آن عام معلوم می کرد اگر هیچ کدام از این آیات در مورد تطفیف و کم فروشی نبود از ما سؤال نمی کردند ، می گفتیم لاتبسخوا و لاتبخسوا نبود ، می گفتیم ظلم است ، ظلم نکنید حق الناس است ، حق مردم را نبرید ، ولی ادله خاص هم داریم یا احسنوا که قرآن می گوید احسان کنید اگر نبود به پدر و مادر باز هم همین را می گفتیم . ذکر این مصادیق یک عام که اگر هم نزدیک هم نمی شد آن عام داخل بود این چیست ؟

تأکید در حکم خاص

دو تا احتمال راجع به آن است یکی این که بگوئیم ذکر فقط مثال را ذکر می کند هیچ بار اضافی ندارد یک احتمال دوم این است که نه ، بار اضافی ندارد ، و تأکید می کند یعنی حکم اضافه ای دارد ، تأکید است ما می گوئیم اصل این یک سؤال کلیدی شد ، این همان گفتیم بحث یک عام اصولی داریم که یک مصداقش اینجاست ، هرگاه حکمی روی مورد خاصی بیاید که اگر نیامده بود یک عنوان عامی تکلیف آن را مشخص می کرد ، ذکر آن خاص اصل این است که تأکید می کند برای این که عبارت زاید باید یک بار زاید داشته باشد ، احسان کلی به همه داریم ولی احسان به والدین یک بار اضافی دارد . این همان قاعده کلی است که ذکر احکام خاص تأکید اضافه دارد .

تفاوت « کم فروشی » و « گران فروشی »

آن کم فروشی است یعنی او برایش دو کیلو بخرد ولی متوجه نیست این کم فروشی و خیانت است ولی این که گران بفروشد ، فوقش هم گران فروش توهم می کرد حقی بر او نداشته است ، مال او بوده و ارزشی بر آن تعیین کرده است. می خواهد نخرد بعد اگر هم کم یا زیاد است پس فسخس کند ولی آن مال خودش بوده ، ارزشش هم دست خودش ، نگوید هم اشکالی ندارد هیچ حرمتی ندارد . ارزش گذاشتن بر مال دست خودش است که می خواهد بخرد به ارزش توجه کند ؟ حقی ندارد بر من ، مال من ، این یعنی کم فروشی که فلسفه خیلی مهمی دارد . کم فروشی چیز خیلی بدی است و الا گران بفروشد کراهت دارد ، حرمت ندارد ، حکومتی است آن وقتی نظام اختلال پیدا کند مال خود من است هیچ ظلمی نیست واقعاً ظلم نیست شما رفته اید کاری کرده اید و تولید ارزشی کرداید ، نمی خواهید بفروشید می گوئید ، می گوید هرکس که ده هزار تومان بخرد به او می دهم. البته وقتی جامعه در عسر و حرج است یک اختلالی پیدا می شود ولایت دخالت می کند ولی فی حد نفسه در یک مورد این طور نیست ، ولی کم فروشی یک مورد هم باشد گناه است برای این که دو کیلو می خواهد بخرد یک کیلو به او می دهد معامله شده که دو کیلو دهد ولی یک کیلو می دهد هیچ معقول نیست ، هیچ مشکلی ندارد .

معنای گرانفروشی

گرانفروشی لغوی که است گران یعنی این که اگر ببری بازار ، می شود پنج تومان ولی من می گوید ده تومان ، آن مسائل ثانویست . یک بازار با وفور و درست و حسابی که باشد هرکسی که می خواهد اندازه میلش می کشد زحمت برای آن کشیده ارزش می گذارد . گرانفروشی لغوی است گران که می گوئیم یعنی مفهوم نسبی یعنی این کالا وقتی در بازار برود می گویند پنج تومان و او یک چیز بیشتر می گوید .

گرانفروشی مفهوم مطلق نیست هر چیزی را تا وقتی با چیزی مقایسه نکنیم نمی شود گفت گران یا ارزان است ، وقتی مقایسه می کند گران است و آن هیچ اشکالی به عنوان اولی ندارد ، ولی وقتی روی عناوین ثانوی می آید و شرائط ویژه پیدا می کند آن گرانفروشی به معنای خاص می شود . یعنی آن جایی نهی روی آن آمده یعنی اختلالی ایجاد می کند .